

Study of Urban References and Landmarks in the Poetry of Yahya Jawahiri

Mohammad Nasir Zarifi *

Department of Dari language and literature, Education of faculty, Samangan Higher Education Institute

** Corresponding Author: m.nasirzarifi@gmail.com*

Cite this study:

Zarifi, M. N. (2024). Study of Urban References and Landmarks in the Poetry of Yahya Jawahiri, Samangan Academic and Research Journal, 1(1), 71-97.

Keywords

Places, cities, poetry, Yahya Jawahiri.

Research

Received:

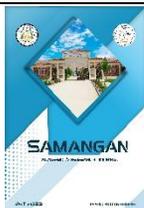
Revised:

Accepted:

Published:

Abstract

Cities and urban living are essential features that have served humanity as centers of life and places for the existence and coexistence of communities. It is assumed that the utilization of cities in his poetry has a significant frequency. Findings and results indicate that this term has also been used in enchanting ways with a high frequency in Jawahiri's utterances, sometimes encompassing the face and essence of love and affection and sometimes leading to ruin and misfortune with its people and strangers. From a jewelry perspective, cities are beautiful and should be lived in with peace and sincerity in order to benefit from all their delights. However, at times, one city is compared to another, and in comparison, to its history, its previous grandeur and magnificence have been led to destruction by its misguided leaders. In this research, conducted to understand better and explain the characteristics of reflecting cities in Jawahiri's jewelry poetry, it is essential to consider: What image does it possess? Moreover, which cities are reflected in his ghazals? This research adopts a descriptive-analytical method and seeks to answer the fundamental question: How has the usage of the term "cities" in the poetry of the mentioned poet been, and what message does it convey? The study explores the answer to this question.



مجله علمی-تحقیقی سمنگان

<https://researchsparker.edu.af/index.php/SARJ>

ISSN: 3006-8835



بررسی اسمای شهرها و مکان‌ها در شعر یحیی جواهری از نظر زیبایی‌شناسی

پوهنمل محمدناصر ظریفی*

دیارتمنت زبان و ادبیات فارسی‌دری، پوهنځی تعلیم و تربیه، مؤسسه تحصیلات عالی سمنگان

* نویسنده مسؤل: m.nasirzarifi@gmail.com

تقریظ دهنده: پوهندوی صدیق‌الله کریمی

مرجع‌دهی:

ظریفی م. ن. (۱۴۰۲). بررسی اسمای شهرها و مکان‌ها در شعر یحیی جواهری از نظر زیبایی‌شناسی، (۱)، ۷۱-۹۷.

چکیده

شهرها و زنده‌گی شهرنشینی یکی از ویژه‌گی‌های مهم و مبرمی‌ست که برای بشریت به‌عنوان مرکز زنده‌گی و جای برای بود و باش جامعه بوده است. با این فرضیه که میزان به‌کارگیری این شهرها در شعر او بسامد بلندی دارد. یافته‌ها و نتیجه‌نشان می‌دهد که این واژه در گفته‌های جواهری نیز به‌گونه زیبایی‌شناختی و با بسامد بالایی آمده است که گاهی چهره و سیمای عشق و محبت را در بر داشته و گاهی با مردم خود و بیگانه به ویرانی و بدبختی رسانیده شده است. از دید جواهری شهرها زیباست و با صلح و صمیمیت باید در آن زیست تا از تمامی شیرینی‌هایش سود جست. هم‌چنان گاهی شهری به شهری دیگر به مقایسه گرفته شده و نسبت به پیشینه‌اش آن شکوه و عظمت قبلی‌اش را از دست داده است. در این پژوهش که با هدف شناخت و تبیین هرچه بهتر ویژه‌گی‌های به‌کارگیری بازتاب شهرها در شعر جواهری صورت گرفته، با درنظرداشت این‌که چه سیمایی را داشته و کدام زیبایی‌ها در آن بازتاب یافته است؟ کدام شهرها در غزلیات او بازتاب یافته است؟ این پژوهش با روش توصیفی-تحلیلی استوار است هم به تحلیل شعرها پرداخته و هم برای استناد از منابع مربوط به موضوع نیز استناد شده و به پرسش اساسی و اصلی پاسخ داده شده که کاربرد نام‌های شهرها در شعر شاعر یادشده چگونه بوده و بر چه پیامی استوار است؟ به پاسخ آن پرداخت.

کلمات کلیدی

اماکن، شهرها،
زیبایی‌شناسی،
شعر و یحیی جواهری.

مقدمه

غلام‌یحیی جواهری شاعر و نویسندهٔ چیره‌دست تاجیک که در آغاز جوهر تخلص می‌کرد، به سال 1968م. درگذر سهدکان شهر مزارشریف زاده شد. دوره‌های دبستان و دبیرستان را در لیسهٔ باختر مزارشریف و تحصیلات عالی را در دانشکدهٔ حقوق دانشگاه کابل به فرجام رسانید و به‌حیث دادستان در شهرستان چمتال گماشته شد. در سال 1981م. به ایران کوچید و در رادیوی دری شهر مشهد کار کرد (خلیق، 1387: 566). در آخر زنده‌گی‌اش در بلخ به‌سر می‌برد که او بعداً در سال (1399) به عمر ۶۹ ساله‌گی در بلخ دار فانی را وداع گفت. تا اکنون از او چندین اثر شعری به نام‌های «آن‌سوتر از ستاره»، «ماه در فنجان»، «انار چله‌نشین»، «خط دل عشق»، «فال تماشاً» و «جوهر کنج شال» به چاپ رسیده است. پژوهش کنونی از جملهٔ نخستین پژوهش پیرامون اماکن و شهرهای به‌کاررفته در شعر جواهری است. پیش از این پژوهش اثر پژوهشی دیگری به نام «بررسی حس‌آمیزی در شعر معاصر بلخ» در سال 1400 نیز از همین نویسنده موجود است که شاعر نام‌برده را از جهت انواع حس‌آمیزی به تجزیه و تحلیل شعرها به بررسی گرفته است. ظهور و بروز شهرها، سرزمین‌ها و اعلام جغرافیایی در شعر حافظ شیرازی مقالهٔ علمی نگاشته‌شده توسط محمد کشاورز بیضایی در سال 1400 با روش توصیفی-تحلیلی و دریافت میزان جهان‌دیده‌گی حافظ را به نمایش می‌گیرد. اثر دیگری از محمدرضا بمانیان و دیگران تحت عنوان «بررسی تطبیقی معماری و شعر در عصر صفوی بر پایهٔ پیچیده‌گی‌های سبک‌شناختی آن» با روش توصیفی-تحلیلی و رهیافت کلی مقالهٔ کیفی است که در نتیجه از نگاه سبک‌شناسی به دو جریان یا دو جریان معماری و شعر در دورهٔ موجود بوده است. یکی در مسیر منظم و تکاملی و نقطهٔ اوج سبک آذری یا عراقی و دیگر سبک اصفهانی جای می‌گیرد. تحقیق علمی‌یی تحت عنوان «تحلیل مفهوم شهر و زنده‌گی شهری در شعر محمد شمس لنگرودی (با محوریت توسعهٔ بافت کلان شهر» نوشتهٔ مصطفی گرجی و منصوره حسینی‌منش در سال (1398) در فصل‌نامهٔ اورمزد به چاپ رسیده است که با روش تحلیلی به بررسی مفهوم شهر در شعر با محوریت تأثیر آسیب‌های کلان شهر و اضطراب موقعیت پرداخته است. بررسی پارادوکس در شعر برخی از شاعران معاصر بلخ سال (1397) تیزس ماستری است که نگارندهٔ این پژوهش در آن از شعر جواهری پیرامون پارادوکس با روش توصیفی-تحلیلی بحث کرده است. تحلیل تطبیقی سیمای شرق و غرب در شعر حافظ ابراهیم و اقبال لاهوری مقالهٔ علمی از دکتر جعفر دل‌شاد در سال 1390 با تحلیلی-توصیفی و تکیه بر دیدگاه مکتب امریکایی ادبیات تطبیقی پرداخته که در نتیجه بسامد واژه‌گان غرب و شرق در شعر اقبال بالا و هردو به تمجید دانش غرب پرداخته و نیز هردو نگران ناآگاهی مشرق‌زمین‌اند. سیمای شهرها و کاربری آیین آن‌ها در ایران باستان بر مبنای شاهنامهٔ فردوسی و روایات تاریخی در سال 1390 توسط فرزانه علوی‌زاده و دکتر یاحقی

نوشته شده که با روش مقایسه‌ی بی و با تکیه بر روایات تاریخی و شاهنامه‌ی فردوسی پرداخته و در نتیجه به احداث شهرها، تبیین جایگاه، موقعیت جغرافیایی و نام‌گذاری شهرها به نام بانیان آن پرداخته شده است. بررسی و تحلیل شهرها و آبادی‌های ناشناخته‌ی شهرستان آبدانان در قرون اولیه اسلام نوشته‌ی ابراهیم مرادی در سال 1389 با توجه به داده‌های باستان‌شناسی به تحریر درآمده است. مروری بر ادبیات معاصر دری نوشته‌ی عبدالقیوم قویم در سال ۱۳۸۷ با روش گردآوری و تحلیل شعر و ادبیات معاصر پرداخته است که جواهری نیز در آن دیده نمی‌شود. نمونه‌های شعر امروز بلخ کتاب دیگری توسط عصیان با یک‌یک نمونه‌ی شعری گردآوری است که در سال ۱۳۸۴ توسط عصیان به چاپ رسیده که شاعر نیز در آن به معرفی گرفته شده است. سیما و سخن اثر دیگری از محمدصادق عصیان با روش گردآوری معرفی شاعران و دو نمونه‌ی شعر در سال ۱۳۸۵ است که جواهری نیز در آن معرفی شده است. تاریخ ادبیات بلخ نگاشته‌شده توسط صالح‌محمد خلیق در سال ۱۳۸۷ با روش گردآوری به معرفی و یک نمونه‌ی شعری شاعر را درج کرده است. باغ‌های خراسان در تاریخ بیهقی نوشته‌ی مهرداد قیومی بیدهندی در سال ۱۳۸۶ است که به معرفی باغ‌ها در بلخ و با روش تحلیل و تجزیه‌ی متن تاریخ بیهقی پرداخته است. مهتامیر مقتدایی در سال 1383 مقاله‌ی علمی را تحت عنوان معیارهای شناخت و ارزیابی هویت کالبدی شهرها در نشریه‌ی هنرهای زیبای دانشگاه تهران چاپ نموده است که در آن به شناخت معیارها و ارزیابی هویت کالبدی شهرها پرداخته است.

پس پیرامون این موضوع هیچ‌گونه پژوهشی انجام نیافته است.

مقاله‌ی حاضر نخستین کار تحقیقی پیرامون سیمای شهرها و اماکن در شعر شاعر معاصر افغانستان به‌ویژه شاعر بلخ بامی بوده و هیچ‌گونه تحقیقی در این راستا تا هنوز به دست‌رس نگارنده‌ی این پژوهش قرار نگرفته است. کنکاش پیرامون جنبه‌های ادبی شعر او یکی از ضرورت‌ها دانسته شده که باید پیچ‌وخم غزل آن و زیبایی‌های به‌کاررفته را به معرفی گرفت. از این لحاظ، به‌پایان‌رسانیدن تحقیق علمی و دریافت وضعیت چهره‌ی واقعی شهرها در شعر و ادبیات به‌عنوان محتوای شعر پنداشته شده و ضروری بوده است. او هم‌واره با سروده‌های نغز خویش از این زیبایی‌ها استفاده کرده است. پس، پژوهش در خصوص شعر آن شاعر معاصر بلخی می‌تواند دارای اهمیت باشد.

مهم‌ترین مسأله‌ی بی که در این بخش قابل توجه این پژوهش قرار گرفته است، به‌کارگیری اسمای شهرها در شعر یحیی جواهری است. اندازه‌ی کاربرد شهرها تا کدام پیمانانه بوده و کدام تصویرهای زیبایی را مجسم کرده است، به بررسی گرفته می‌شود. در این پژوهش کوشش می‌گردد تا در پایان به زیبایی‌های دست‌یافته و با پاسخ‌های فناعت‌بخشی که دربرگیرنده‌ی تمامی زوایا باشد، به مسأله‌ی تحقیق پایان داده شود. در این پژوهش با آن که در مورد اسمای شهرها در شعر سخن گفته شده است؛ مگر این کنکاش تازه‌گی

و پویایی خاص خودش را نیز دارا می‌باشد. به این دلیل که از یکسو کاربرد این واژه‌ها (اسمای شهرها) در شعر از وسعت واژه‌گانی برخوردار بوده و از سوی دیگر چهره واقعی امروزی آن‌ها را در گذشته و حال بیان می‌کند. پس، این پژوهش تازه است که تا هنوز هیچ‌کسی در این مورد (شعر جواهری) سخنی نگفته است؛ بنابراین، محقق خواسته است تا در این رابطه نشان بدهد که چگونه این شهرها به کار برده شده و بر چه محتوایی استوار است.

اهداف این پژوهش قرار ذیل است: با تحلیل و تبیین شعرها می‌توان اسمای شهرها را در شعر جواهری دریافت و شناسایی کرد. چگونه‌گی به‌کارگیری این شهرها و جنبه ادبیت آن‌ها یعنی از نگاه ادبیات با تلمیحات زیبا همراه بوده به تخیل و زیبایی‌شناسی شعر می‌افزاید. بسامد و کاربرد شهرها و تصویر امروزی آن در شعر نسبت به گذشته. میزان بازتاب نام‌های شهرها در شعر جواهری.

درین تحقیق به پرسش‌های زیر پاسخ داده می‌شود: به‌کارگیری اسمای شهرها در شعر جواهری به کدام پیمانانه بوده و از کدام شهرها نام برده است؟ کدام شهرهای مهم در شعر او بازتاب یافته است؟ آوردن نام شهرها در شعر از چه مزایایی برخوردار است؟ کدام شهرهای افغانستان در شعر جواهری به کار رفته است؟ آیا او از شهرهای دیگر جهان در شعر خود به کار گرفته است یا خیر؟ ارزش زیبایی‌شناختی این شهرها در شعر چگونه است؟ با این فرضیه که آوردن نام‌های شهرها در شعر واژه‌گان را وسعت داده و با تلمیحاتی شیرین همراه می‌شود. در گذشته‌ها کاربرد نام شهرها در شعر بررسی شده است؛ ولی در شعر این شاعر (جواهری) به چشم نمی‌خورد. با روش توصیفی - تحلیلی و با استفاده از کتاب‌های شعری جواهری به پژوهش گرفته شده و در بخش معرفی شهرها از کتاب‌های تاریخی و جغرافیایی نیز مدد جسته است.

شهرها و سیمای آن در شعر یحیی جواهری

آسیای میانه: در این بیت شاعر میان دو چشم معشوقه را به آسیای میانه تشبیه کرده است؛ چون در آسیای میانه امروز از لحاظ امنیت و آرامی سهولت‌هایی چشم‌گیری دیده می‌شود. پس، شاعر در آمدن معشوقه نیز به سهولت‌ها رسیده است. در بیت زیر تناسب شهرها نیز از لحاظ زیبایی‌شناسی چهره‌نمایی می‌کند:

آمدی بلخ هم بخارا شد، از سمرقند بار قند رسید

ترک و تاجیک را به هم آمیخت، آسیای میانه چشمت

(جواهری، 1395/ب: 63)

ارزگان: داستان چهل دختران (قلعه چهل دختران در بلخ و کوه چهل دختران در بامیان) در وطن ما یک داستان واقعی و پر از درد است که می‌شود با استفاده از تاریخ آن بیش‌تر به آن پی برد؛ اما

استفاده یک ارزگان چشم، با مجاز همراه است که از محل نام برده شده است. هدف محلول که مردمان محل است دیده می شود؛ اما این که یک (عدد)، ارزگان (اسم مکان) و چشم (نیز اسم که بخشی از انسان) است می شود از نگاه دستور به آن یک ترکیب توصیفی نام نهاد:

ماه من «چل دختران» رفتند در سوگند خویش

یک ارزگان، چشم در راه است؛ سوگندت چه شد؟

(همان: 162)

افغانی: افغانستان در گیتاشناسی نوین کشورها چنین معرفی شده است: سرزمینی است در آسیای جنوب غربی مرکب از دشت‌ها و کوهستان‌های مرتفع و بخشی از فلات ایران (جعفری، 1384: 110). البته ایران همان ایران سابق است، نه ایران امروزی. در بیت زیر افغانی و پنجابی چون دزدان سرگردنه و یا مانند عسل و مگس برای به غارت بردن کابل تصویر شده است. مراد از افغانی که منسوب به مردم این محل (افغانستان) است، کاربرد دارد. در این بیت حس وطن دوستی شاعر موج می زند؛ چون برای به غارت بردن کابل انتقادانه فریاد زده است:

دزدان سرگردنه چون سیل روان اند

کابل عسل تازه و این‌ها مگسان اند

پنجابی و افغانی و باقی عربان اند

یا مثل شترهای کف‌آلوده دهان اند

(همان: 73)

امارات: کشوری است واقع در کرانه‌های جنوبی خلیج فارس... نام رسمی این کشور دولت امارات متحده عربی است و از هفت امیرنشین ابوظبی، دبی، شارجه (شارقه)، را الخیمه، عجمان، فجیره و ام‌القویون ترکیب یافته است (جعفری، 1384: 118). امروز این مکان یکی از ثروت‌مندترین مکان‌ها به حساب می آید. او از دست دزدان وطن فروش به ستوه آمده است و گفته است که همه را بردند و در «امارات» «عمارت» خریدند:

خوردند و چریدند؛ ولی هیچ نگفتیم

این‌ها که عمارت به «امارات» خریدند

(همان: 22)

در جای دیگر نیز نقد می کند و می گوید که با وعده‌های چرب و شیرین مردم را بازی دادند و گفتند که وطن را چو «امارات» می کنیم؛ ولی کاری نکردند و مطلب خویش را پیش بردند:

هی بگویند کرامات کنیم

این وطن را چو «امارات» کنیم

(همان: 45)

ایران: خاندان صفویه در سال 1502 به‌وسیله شاه اسماعیل اول به سلطنت ایران رسید (عباس، 1384: 15). امروز ایران یک کشوری که جدا از ایران گذشته است، جغرافیای محدودی است که به هم‌سایه‌گی افغانستان قرار دارد. در این بیت شاعر نسبت به هند، عراق، حلب و ایران، بلخ و سمرقند از نگاه شیرینی و داشته‌های آن پیشی و افزون خوانده شده است:

از بلخ و سمرقند بیا قند ببر در هند و عراق و حلب و ایرانا

(همان: 109)

بامیان: ولایت بامیان در مرکز افغانستان موقعیت دارد... و از جمله شهرهای نامدار باستانی این سرزمین به‌شمار می‌رود و دو مجسمه مخروبه بودا و بند امیر (اولین پارک ملی افغانستان) بر تاریخی بودن آن دلالت می‌کند (انصاری، 1394: 1072). او خیام‌وار بیان کرده است: گویند کسان بهشت با حور خوش است/ من می‌گویم که آب انگور خوش است/ این نقد بگیر و دست از آن نسپه بدار/ کاواز دهل شنیدن از دور خوش است.

در بیت زیر دخت بامیان که موجود است نسبت به حور بهشت و هفت آسمان که به دست نمی‌آید، توصیف شده است:

من هفت آسمان چه کنم از زمین بگو
از حور بهشت نه، از دخت بامیان

(جواهری، 1395/ ب: 64)

بخارا: در اواسط سده هشتم میلادی اعراب مسلمان بر این سرزمین دست یافتند و دین اسلام را به سرعت در آن جا رواج دادند. در اواخر سده نهم سامانیان قدرت را به‌دست گرفتند و فرهنگ و زبان فارسی را در آن جا اشاعه دادند و به اوج شکوفایی خود رساندند و بخارا به مرکز علم و تمدن آن روزگار مبدل شد (جعفری، 1384: 89). شهری است مشهور از ماوراءالنهر و مشتق از بخار است به معنای بسیار علم، که چون در آن شهر علما و فضلاء بسیار بوده‌اند بنابراین بدین نام موسوم شده است (دهخدا)؛ چنان‌چه حافظ ترک شیرازی خود را در این بیت وصف نموده است:

اگر آن ترک شیرازی به دست آرد دل ما را
به خال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را

(حافظ، 1379: 18)

شاعر دیار بلخی نیز به بلخ توجه داشته و داشته‌های بلخ گزین را به نمایش گرفته است:

بیا تا شاه‌دخت بلخ باشی سمرقند و بخارا مال حافظ

(همان: 25)

آمدی بلخ هم بخارا شد از سمرقند بار قند رسید
ترک و تاجیک را به هم آمیخت آسیای میانه چشمت

(همان: 63)

بدخشان: بدخشان دارای کوه‌های بلند و دریای خروشان است (انصاری، 1394: 392). بدخشان در مجموع یک ولایت کوهستانی و زلزله‌خیز است (همان: 396). از لحاظی که بدخشان کوهستانی است، گاهی در آن زلزله‌یی می‌شود و مردم را به قتل می‌رساند که در این بیت نیز همین درد نهفته است:

مرد و زن جای غذا غم می‌خورد در بدخشان کوه آدم می‌خورد

(جواهری، 1395/ب: 119)

دیدی که چسان کوه فروریخت بلعید
کاشانه اطفال بدخشانی ما را

(همان: 27)

هم‌چنان بدخشان یک ولایت سبز و زیبایی است که در آن زیبارویانی نیز در کنار دریای خروشان و سبزه‌زارها دیده می‌شود. از سوی دیگر، بدخشان در کنار بلخ و شیراز و سمرقند خواهر دیگری خوانده شده است:

بلخ و شیراز و سمرقند سه خواهرخوانده
خواهر چارم اگر نیست بدخشانی هست

(همان: 110)

یک جلوه از بهار بدخشانم آرزوست تا بینمت که لعل گلوبند کیستی

(همان: 112)

بغداد: سعدی در شعر خودش گفته است:

بنی آدم اعضای یک‌دیگرند که در آفرینش ز یک گوهرند

(سعدی، 1387: 431)

این بار جواهری نیز مانند سعدی شیرین‌سخن در یک درد برادری و اخوت- در قرآن‌کريم: انما المؤمنون اخوه (حجرات: 10)؛ یعنی هرآیین مؤمنان برادرانند- و انسانی خود را در بغداد و دجله شریک می‌داند و یادی از آن محل که هدف مردمان محل است، چنین آورده است:

کابل امروز به غم‌نامه بغداد گریست در غم دجله و آن آب هوا غم‌گینیم

(جواهری، 1395/ب: 39)

بلخ: بلخ همواره یکی از ولایت‌های پرنفوس افغانستان امروز و گهوارهٔ زبان پارسی‌دری از روزگاران کهن بوده است، که اوستا مادر زبان پارسی‌دری در این ولایت نشو و نمو کرده است. به گفتهٔ پوهاند دوکتور محمدحسین یمین: خاستگاه اصلی زبان‌های آریانی همواره مرکز آریانا، بلخ و نواحی آمودریا بوده است و این یک واقعیتی است غیر قابل انکار (یمین، 1391: 26). او نیز اضافه می‌کند: این نکته روشن شده است که اوستا در بخدی، بلهیکا (بلخ) یعنی مرکز آریانا و نواحی آن پیدا شده است (همان: 44). شاعر خود را بلخی می‌داند:

گلایه کردم و گفتم که مهربان تر باش که من دهاتی بلخم، تو ماه آفاقی

(جواهری، 1395/ب: 5)

بلخی منسوب به بلخ و هرچیزی که مربوط به بلخ باشد یا در بلخ ساخته شود (معین، 1386: 566):

تابید یک ستارهٔ سیمین به شام بلخ چرخ‌ی به آسمان زد و ماه هرات شد

(جواهری، 1395/ب: 14)

از دید دانشمندان در طول تاریخ تمام قسمت داستانی تاریخ کشور ما بدین شهر گزین تعلق دارد (حبیبی، 1390: 196) و یکی از این داروندارها شاه‌دخت‌های بلخ زیباست که در این بیت آورده است:

بیا تا شاه‌دخت بلخ باشی سمرقند و بخارا مال حافظ

(جواهری، 1395/ب: 25)

در قدیم بلخ به‌عنوان مرکز تمدن و آبادی بوده است که از اثر حملهٔ بیگانه‌گان روزبه‌روز تمدن و مدنیت آن از بین رفته است که انصاری در کتاب جغرافیای خویش نیز گفته است: «از بس که چشم حرص و آرزوی جهانگردان به این سرزمین قشنگ دوخته بود، در اثر تهاجم و حملات پی‌درپی تقریباً 22 بار اشغال و تخریب شده.» (انصاری به نقل از واعظ بلخی، 1394: 555) است؛ ولی اکنون با وجودی که از آفاق رویاهای جواهری بوده است، اما در مقابل زیبایی امروزی هرات بلخ کم آورده است:

آفاق رؤیاهای من از بلخ تا کشمیر و هند

گشتم و لیکن از همه شهر «هری» زیباتر است

(جواهری، 1395/ب: 26)

در بیت زیر، بلخ با عشق پیوند خورده و نیز مولانا پیوند ناگسستنی با عشق دارد که تمامی سخن‌هایش از عشق است. در کتاب جغرافیای تاریخی افغانستان آمده است که بلخ یکی از پایگاه‌های علوم اسلامی بوده است (حبیبی، 1390: 206)؛ یعنی از این گفتهٔ حبیبی جایگاه و سیمای بلخ به‌عنوان یکی از مراکز علمی که در قدیم در کنار علوم اسلامی علوم ادبی نیز موجود بوده مطرح است، که در

شعر این شاعر، عارف بزرگ اسلامی (مولانا) به‌عنوان نماد عشق آمده و آرزو دارد تا یک مولانامی نیز پیدا شود که بار دیگر شور عشق و هلهله برپا شود:

سال‌ها شد در هوایش نی‌نوازی می‌کنم تا به بلخ عشق مولانامی پیدا شود
(جواهری، 1395/ب: 55)

آمدی بلخ هم بخارا شد از سمرقند بار قند رسید
ترک و تاجیک را به هم آمیخت آسیای میانه چشمت

(همان: 63)

خود تو دانی سخن من که هوابندی نیست
بانوی بلخ کم از دخت سمرقندی نیست

(همان: 98)

من در هوای میکده بلخ با تو ام تو مثل ماه در شب شیراز با منی

(همان: 167)

بلخ و سمرقند مرکز شیرینی و زنده‌گی بوده است که این مزایا را نیز به دیگر اماکن پیشنهاد به بردنش می‌کند:

از بلخ و سمرقند بیا قند ببر در هند و عراق و حلب و ایرانا

(همان: 109)

بنارس: در هندوستان بنارس نام شهری است که در آن‌جا معبد سترگ هنود است. جواهری در این بیت از شاه بنارس و بودا که هر دو به هندوستان تعلق دارند، نام برده است:

بودا به روشنایی جنگل رسید و گفت گنجشک را به شاه بنارس نمی‌دهد

(همان: 148)

پاریس: یک تعداد مردم با شعارهای زیاد برای به‌قدرت‌رسیدن خود گفتند که وطن را به مانند پاریس (پاریس شهر رؤیاها و در زیبایی شهره آفاق است) می‌سازیم و دشمن ما هم همان دشمن قرآنی (ابلیس) است. او در این بیت انتقاد می‌کند و از زبان آن‌ها می‌گوید:

ما که باشیم وطن پاریس است اولین دشمن ما ابلیس است

(همان: 45)

پنجابی: شهر لاهور مرکز استان پنجاب و مرکز دانش و فرهنگ است (دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، 1389: 5). پنجاب یکی از شهرهای پاکستان امروزی است که در بیت زیر چند گروه

(پنجابی، افغانی و عرب‌ها) باهم در نابودی کابل دست داشته و مانند شده است به عسل و مگس و یا مانند شترهای کف‌آلوده‌دهان خوانده شده است:

دزدانِ سرِ گردنه چون سیل روان‌اند
پنجابی و افغانی و باقی عربان‌اند
کابل عسل تازه و این‌ها مگسان‌اند
یا مثل شترهای کف‌آلوده‌دهان‌اند

(همان: 73)

تاج‌محل: در این بیت خیلی عاشقانه و با صمیمیت تمام شاعر از داستان «شاه‌جهان» و «تاج‌محل» نام برده آرایهٔ تلمیح را آورده است و برای معشوقه‌اش بانوی زیبایی است که هیچ چیز در برابرش اهمیت ندارد؛ مگر او:

اگرچه «شاه‌جهان» نیستم ولی بانو
تمام «تاج‌محل» را به پات می‌ریزم

(همان: 35)

در این بیت نیز از تاج‌محل نام برده است:

شمع‌ها را به زیارت‌گه بیدل ببرید
شعلهٔ تاج به سر تاج‌محل را چه کند

(همان: 199)

تبریز: در این غزل جواهری داستان واخوردن حضرت مولانا و شمس تبریزی را تلمیح‌گونه آورده است. تبریز صرف به‌عنوان محل سکونت شمس بوده و از آن یاد شده است:

به محضر تو رسیدم قبیله شورش کرد
خیال کرد که من نیز شمس تبریزم

(همان: 35)

ترکستان: ترک‌های آسیای مرکزی از سدهٔ ششم میلادی تهدید نظامی برای ایران و بیزانس محسوب می‌شدند و پس از گرایش تدریجی به مذهب اسلام بغداد را در سال 1055 م. تصرف نمودند و ایران و بین‌النهرین را در سال 1071 م. به متصرفات خود افزودند و در پی آن به آسیای صغیر روانه شدند و در سرزمین سکنی گزیدند... سلطان محمود غزنوی (971 تا 1030) از ترک‌تباران آسیای مرکزی بود (جعفری، 1384: 14). مردم ترک‌تبار در زیبایی نام دارد. هم‌چنان در این بیت صنعت ایهام دیده می‌شود؛ «ماه» به دو معنی یکی ماه ترکستان همان معشوقهٔ شاعر و دیگر ماه آسمانی که با شب و آسمان و تاریکی تناسب دارد:

شب شد بدرآ که آسمان تاریک است
ای کشتی نقره ماه ترکستانا

(همان: 109)

جزایر: امروز الجزایر یا جزیرهٔ متحدهٔ عرب به‌عنوان نماد زیبایی بوده و نیز در این بیت همین موضوع بازتاب یافته است:

سفر، سفر، «سفر قندهار»؛ اما نه! سفر به سمت جزایر به سمت زیبایی

(همان: 56)

جوی شیر: در کابل افغانستان جایی است به نام جوی شیر. هم چنان در جنت گویا جوی شیر (نهر شیر/ آنهار من لبین آیت 15 سوره محمد)... خداوند برای آدمیان جنتی مهیا کرده است و برای شان داده می شود که همواره واعظان در هنگام تبلیغ شان از آن یاد می کنند. همین وعده و بشارت را برای خود شان توصیه می کند؛ چون دیده شده است که از سوی اسلام‌نماهای ناسلام موضوع انتحار و انفجار زیاد شده و به زهر هلاهل آب بدل شده است:

آب ما زهر هلاهل شد بس است جوی شیر و چشمه قند از خودت

(همان: 141)

حجاز: زمین مرتفع ساحلی غرب شبه جزیره از کوه‌های شمالی و جنوبی تشکیل شده است که در حوالی شهر مقدس مکه به واسطه وجود منطقه‌یی که کم‌تر کوهستانی است از هم جدا شده‌اند (شاداب، 1383: 14). به سرزمین مکه و مدینه و طایف و روستاهای آن‌ها حجاز می‌گویند. در شعر این شاعر چندین بار حجاز به کار رفته است. به گفته این شاعر بلخی شب حجاز از بوی محمد (ص) نفس می‌کشد:

باز آ که خدا خانه و قشلاق ندارد

حاجی چه کند کعبه، حجاز است در این جا

(جواهری، 1395/ ب: 13)

پرسیدم از مسافر گم‌گشته حجاز این دل که کعبه بود چرا سومنات شد؟

(همان: 14)

شب حجاز نفس می‌کشد از بوی محمد (همان: 30)

پشت پلک چشم‌هایت خانه‌یی دارد خدا

می‌کشی ناز حجاز و رنج صحرا تا چه وقت

(همان: 40)

هم چنان گفته شده است که اگر مرد هستی، مردی خود را در آزادسازی فلسطین نشان بده، نه این که ما را در زیر ساز خویش برقصانی:

ولی دانم تو هم اهل نمازی نمی‌دانم ز مصری یا حجازی

چرا ساز خود این جا می‌نوازی اگر مردی، فلسطین را کن آزاد

(همان: 123)

حلب: حلب یکی از شهرهای مهم سوریه است (جعفری، 1384: 284). شیرینی بلخ و سمرقند را به حلب و سایر هم‌ردیفانش پیش‌نهاد کرده است:

از بلخ و سمرقند بیا قند ببر در هند و عراق و حلب و ایرانا

(همان: 109)

در این بیت شهر شاعر مانند دمشق و حلب چهره‌ی جنگی گرفته است. امروزها در دمشق و حلب جنگ به شدت روان است:

مثل شیراز نشد، مثل سمرقند نشد

شهر من سنگر جنگ است، دمشق و حلب است

(جواهری، 1395/الف: 28)

خراسان: نام حصه‌ی سرزمین افغانستان غربی و شمالی تا تخارستان و مجاری هلمند و کابل در قرن هفتم میلادی خراسان بود. و چنین به نظر می‌آید که این نام در عهد ساسانیان از قرن پنجم میلادی به بعد شهرت یافته باشد (حبیبی، 1390: 18). هم‌چنان عیار خراسانی نیز در میان مردم مروج است که گویا این مردم اهل خراسان از عیاران‌اند:

بنویس قلم! تا که نوشتن کند آرام سوز دل عیار خراسانی ما را

(جواهری، 1395/ب: 27)

درواز: در این بیت عیاری دختر دروازی (بدخشان) بازتاب یافته است و درواز به عیاری و جوان‌مردی نام دارد:

ترک شیرازی تو گرچه که شهر آشوب است

نیست عیارتر از دختر «دروازی»

(همان: 203)

دشت لیلی: دشت لیلی یکی از دشت‌های بزرگ و بی‌آب و علف در مسیر مزار- میمنه (جعفری، 1384: 111) قرار دارد که گورهای دسته‌جمعی در آن‌جا در درازای جنگ افغانی معروف است که در بیت زیر نیز آمده است:

وفا تپید محبت به دشت لیلی مرد چه اعتماد کنم بعد از این به سوگندت

(همان: 108)

دمشق: بین سال‌های 650 تا 750 قبل از میلاد، دمشق به پایتخت خلفای اموی تبدیل شد و دین اسلام در آن‌جا رواج یافت و به یک سرزمین عرب‌زبان مبدل گردید (جعفری، 1384: 283).

دمشق نیز مانند خراسان سابق از تمدن و تاریخ بس بلندی برخوردار بوده است. بار دیگر شاعر از دست مردان نامرد شاکی‌ست و وطن را مانند دمشق و شام در حال رُسوایی و تباهی می‌بیند و خواهان لب‌خند روزهای پیشین است:

این ملک از دست شما رُسوای خاص و عام شد
مثل دمشق و شام شد لب‌خند ما را پس بده

(همان: 78)

گر در این کشور نتابد نور عشق شهر کابل می‌شود شهر دمشق

(همان: 115)

تنها لاله‌های دمشق و عراق سوخت اف بر زمانه قسمت ما هم تفنگ شد

(همان: 119)

رفسنجان: رفسنجان یکی از شهرهای صنعتی جمهوری اسلامی ایران است که پسته نامی آن از نام و نشانی عالی برخوردار است. در بیت زیر شاعر معشوقه را به پسته رفسنجان تشبیه کرده است:

ماها، صنما، سمن‌بر، ریحانا آلاله‌رخا، پسته رفسنجانا

(همان: 109)

روم: بنا بر افسانه‌های موجود، شهر روم در سال 753 قبل از میلاد ساخته شد (جعفری، 1384: 11). شهر «روم» بر روی هفت تپه در منطقه «لاتیوم» و در کنار رود تیبر ساخته شده است (دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، 1389: 6). روم نیز یکی از شهرهای بزرگ و قدیمی که امروز مرکز ایتالیاست در شعر جواهری آمده است. هم‌چنان به حافظ گوش‌زد می‌کند که یادت است که گفته بودی (آب در کوزه و ما تشنه‌لبان می‌گردیم/ یار در خانه و ما گرد جهان می‌گردیم) اینک نشود که از پی شاخ نبات به «روم» و «ری» بروی:

بگو به حافظ شیراز در مصلايش

به روم و ری نرود؛ شاخه نبات این‌جاست

(همان: 4)

ری: ری یکی از شهرهای قدیمی در کنار بلخ، شیراز، سمرقند و کابل است که زبان پارسی جان همه است:

بلخ خواهرخوانده شیراز و کابل یار «ری»
قند شیرین سمرقند است جان پارسی

(همان: 126)

بگو به حافظ شیراز در مصلايش
به روم و ری نرود؛ شاخهٔ نبات این جاست

(همان: 4)

سالنگ: سالنگ نمادی از پاکی و روشنی که معشوقه را به دریای سالنگ در پاکی و بی‌غش بودن دانسته است:

زلالی، روشنی، آینه‌یی، پاکی... به یک معنی
چنان دریای سالنگ شمالی مست و زیبایی

(همان: 195)

سمرقند: سمرقند یکی از شهرهای قدیمی و بزرگ است در ماوراءالنهر، آبادان و با نعمت بسیار و جای بازرگانان همهٔ جهان است. تیمور سمرقند را پایتخت خود قرار داد و خود وی و جانشینانش در آبادانی و شکوه شهر کوشیدند (جعفری، 1384: 89):

در صنم خانهٔ شیراز و سمرقند و هرات
گر پری نیست به هر گوشه پریواری هست

(همان: 91)

چشمان سمرقندی نیز ستوده شده است:

چشم‌های تو سمرقندی و لب، شیرازی
هیچ جای تو نباشد وطنی، من چکنم

(همان: 77)

در مصراع «بانوی بلخ کم از دخت سمرقندی نیست» (همان: 98). شاعر بلخ و داشته‌های بلخ را با سمرقند مقایسه کرده است.

«از بلخ و سمرقند بیا قند ببرا/ در هند و عراق و حلب و ایرانا» (همان: 109). در بیت قبلی «قند بلخ و سمرقند» در شهرهای هند، عراق، حلب و ایران پیشنهاد شده است که نشان‌گر خوبی‌ها بوده و حال آن‌که این قند دختران این شهرها باشد یا قند واقعی، معلوم است که در شیرینی مشهور است. **شام:** با برافتادن امویان و روی کار آمدن عباسیان پایتخت از دمشق به بغداد منتقل شد و دمشق رفته رفته رونق خود را از دست داد و سرزمین سوریه که در آن زمان شام نام داشت، از اهمیت پیشین افتاد (جعفری، 1384: 283). به گفتهٔ مولوی نیز در قدیم شام و دمشق یکی از شهرهای دل‌نشین و زیبا بوده است (ثابت، 1387: 54)؛ ولی در این اواخر جنگ‌های نیابتی در این جاها همان صلابت و زیبایی قدیم آن را از بین برده است. شاعر درد آشنای بلخی در شهر خودش نیز می‌نگرد و درمی‌یابد که شهر و دیارش نیز مانند شام و دمشق از دست مردم خون‌آشام به تباهی رسیده است:

این ملک از دست شما رسوای خاص و عام شد

مثل دمشق و شام شد لب‌خند ما را پس بده

(همان: 78)

شیراز: شیراز در گیتاشناسی نوین کشورهای جهان به‌عنوان یکی از شهرهای مهم ایران امروزی است (جعفری، 1384: 144). همچنان نام این شهر در مقامات بدیع‌الزمان (شیرازیه) آمده است (اسماعیل‌زاده باوانی و و حید زینال‌زاده، 1401: 34). شهر شیراز و سمرقند و هرات در یک ردیف با هم از نگاه پری‌پیکرهای زیبای پری‌مانند زیاد دارد:

در صنم‌خانه شیراز و سمرقند و هرات
گر پری نیست به هر گوشه پریواری هست

(همان: 91)

با ایهام (شیراز به دو معنی: یک با لب یعنی از شیرازه لب‌ها شکلات و شیرین تعارف کردن و آوردن است و دیگر شیراز با شاخ نبات از داستان حضرت حافظ و شهر زیبا و آرمانی-حقیقی است همه می‌دانند) زیبا و دل‌انگیز چه جانانه استفاده کرده است. هم‌چنان در بیت‌های زیر از شیراز خوب استفاده شده و بر زیبایی شعر افزوده است:

تو ز شیراز لبانت شکلات آوردی
شکر افشاندی و یک شاخه نبات آوردی

(جواهری، 1395/الف: 49)

چشم‌های تو سمرقندی و لب، شیرازی هیچ جای تو نباشد وطنی، من چکنم

(جواهری، 1395/ب: 77)

من در هوای میکده بلخ با تو ام تو مثل ماه در شب شیراز با منی

(همان: 167)

در بیت زیر چشمان معشوقه به شهر شیراز تشبیه شده است:

این نه چشم است کهکشان خداست شهر شیراز و میکده بلخ است
«هوا»ی می‌خانه سوز مولاناست، بر در آستانه چشمت

(همان: 63)

عراق: کشور عراق در غرب آسیا جای دارد و از شمال به ترکیه، از خاور به ایران، از جنوب به خلیج فارس و کویت و عربستان سعودی، از جنوب‌غربی به عربستان و از غرب به اردن و سوریه محدود است (جعفری، 1384: 295). شهرهای بلخ و سمرقند به‌عنوان شهرهای شیرینی و زیبایی دانسته شده است

و به هند، عراق، حلب و ایران پیشنهاد بر بردنش را می‌کند؛ چون از دید شاعر شیرینی‌یی که در این شهرها دیده می‌شود، در آن‌جا نبوده است:

از بلخ و سمرقند بیا قند ببر در هند و عراق و حلب و ایرانا

(همان: 109)

وقتی بر دمشق و عراق جنگ است، شاعر مردم آن‌جا را به‌عنوان لاله‌های زیبا و دل‌نشین دانسته است که در جنگ می‌سوزند و نیز یادش می‌آید که در وطن ما هم قسمت مردم تفتنگ است و این تفتنگ سوزش و نابودی را باهم دارد. در این بیت حس وطن‌دوستی جواهری نه‌تنها دیده می‌شود، بل که حس انسان‌دوستی او موج می‌زند:

تنها لاله‌های دمشق و عراق سوخت اف بر زمانه قسمت ما هم تفتنگ شد

(همان: 119)

عرب (عربستان / ایالات متحده عرب): نقدی بر شیخان عرب و نشان‌دادن ماهیت امروزی شان در این بیت دیده می‌شود. هم‌چنان در جایی گفته‌ام: شغل شیخ عرب سکس و شراب و زوج قانونی شان قمار و نفت است. سر زمین و مردم عرب باید مرکز اسلام و الگوی خوبی‌ها در جهان باشد (ظریفی، 1397: 101). دید شاعر نسبت به شیخ‌های عرب چنین است. البته ما در پی بدگویی هیچ‌کسی نیستیم و آن‌چه که مهم است، عرب‌ها باید الگوی خوبی‌ها برای بشریت باشند و به باور شاعر (رجوع کنید به شعر شاعر) چنین نیست:

... است و شراب شغل شیخان عرب نفت است و قمار زوج قانونی شان

(جواهری، 1393: 160)

غزنه: در گذشته‌ها (در عصر سلطان محمود غزنوی) غزنه به‌عنوان مرکز قدرت محمودی و یگانه مکانی بوده است که در آن آرامی، امنیت، پیش‌رفت، علم و... ترقی کرده که به تعداد چهار سد شاعر و نویسنده در اطراف دربار او بوده‌اند و شعر می‌گفتند و صله‌ها می‌گرفتند؛ اما امروز بر اثر جنگ، برادرکشی، نابرابری و... از سوی مردم ما این دو شهر بزرگ و تاریخی به خون غلتیده است. پس، شاعر می‌خواهد که شعر بگوید و در شعر هدف غزل است تا عشق و محبت درونی‌اش را با تمام زیبایی و آرمانی‌یی که دارد، بر شیرینی‌های چشمان شرابی که غزل نیز همان‌گونه تعریف می‌شود، مختص کند؛ ولی این غزل به شعر غم‌گینانه‌یی تعلق می‌گیرد که رازق فانی گفته است:

شاعر مردم برای مردم است ترجمان دردهای مردم است

(فانی، 1391: 70)

جواهری نیز شاعر دردهای مردمی است که در شعر او این دردها به وفور دیده شده و موج می‌زند:

هر بار که خواهیم غزل تازه نویسم یا غور به خون غلتد و یا غزنه بنالد
(جواهری، 1395/ب: 121)

غور: در بیت زیر از غور به خون غلتیده سخن رفته است. در گذشته‌ها غور نیز یکی از مراکز مهم و تاریخی وطن مردم افغانستان بوده است که امپراتوری غوریان نام دارد. امروزه چهره غور نیز به یک شهر نابودشده می‌ماند و این چهره از زبان جواهری در شعرش چنین آمده است:

هر بار که خواهیم غزل تازه نویسم یا غور به خون غلتد و یا غزنه بنالد
(جواهری، 1395/ب: 121)

فرنگ: فرنگی منسوب به کشور فرانسه، اروپایی (مسیحی) است که در شعر سعدی شیرازی نیز مردم این مرزبوم توصیف شده است:

چنان که تا به قیامت کسی نشان ندهد به جز دهان فرنگی و مشک تاتاری
(سعدی، 1387: 431)

تو آمدی... همه جغرافیای این آفاق به پیش‌واز تو شهر فرنگ شد بانوا!
(جواهری، 1395/ب: 6)

اهل فرنگ مردمانی‌اند که پدران شان را در زمان پیری دور می‌اندازند؛ یعنی به خانه سالمندان می‌فرستند و از همین لحاظ پدران از ایشان ناراضی هستند:

نه اهل فرنگیم نه عاق پدر استیم از دست شما سنگ‌دلان دربه‌در استیم
(همان: 74)

در این بیت، شاعر برای مسلمانان بازگو کرده است که ما مسلمانیم؛ ولی در مسجد ما چراغ از فرنگ است باید که از ساخته و پرداخته خود مان می‌بود که نیست؛ یعنی پیش‌رفت فرنگی‌ها بازگو شده است:

مسلمانیم؛ اما مسجد ما اگر دارد چراغی از فرنگ است
(همان: 124)

فلسطین: سرزمین فلسطین در انتهای جنوب‌خاوری دریای مدیترانه و در جنوب‌غربی قاره آسیا واقع شده (جعفری، 1384: 311). مردم افغانستان و فلسطین همه مسلمان و از یک خدا و پیمبر پیروی دارند و در عین حال در هر دو کشور جنگ و گشت‌وخون عملاً جریان دارد. پس، شاعر خود را در غم برادران دینی (انما المؤمنون اخوه) خویش شریک دانسته است:

خواهر خوب فلسطینی من باور کن
که در این غم‌کده ما مثل شما غمگینیم

(همان: 39)

عده‌یی از مردم به نام مسلمان از مصر یا حجاز... که اهل نماز استند (عرب‌اند) و به دیگر کشور (افغانستان) ساز خود را می‌نوازند. شاعر برایش صدا می‌زند که اگر مرد استید و لاف از اسلام می‌زنید، در پیش‌روی تان فلسطین در غم غرق است، چرا آن‌ها را آزاد نمی‌کنید؟ که در این دوبیتی آورده است:

نمی‌دانم ز مصری یا حجازی ولی دانم تو هم اهل نمازی
اگر مردی، فلسطین را کن آزاد چرا ساز خود این‌جا می‌نوازی؟

(همان: 123)

قطر: کشور کوچکی است در خاور شبه‌جزیره عربستان، ساحل جنوبی خلیج فارس و آسیای جنوب‌غربی (جعفری، 1384: 327). قطر یکی از شهرهای مهم و ثروت‌مند جهان امروزی و مرکز امیران بزرگ عرب‌ها بوده است که نسبت به ما این شهر و مردمش خطر به حساب آمده است. از امیران قطر گذشتن به این معنی که علاقه و دل‌بسته‌گی به آن‌ها ندارد:

ما ز میدان خطر می‌گذریم از امیران قطر می‌گذریم

(همان: 45)

قفقاز: قفقاز شامل یک آذربایجان، جمهوری گرجستان شوروی و جمهوری ارمنستان است که همه زیر اثر شوروی امروزی و از متحدان آن است. در گذشته‌ها مربوط به ایران بزرگ و ترکیه بوده است. شعر حافظ شیرازی در تمامی خانه‌ها بعد از قرآن کریم خوانده می‌شود؛ البته خوانش این دایره را شاعر مشخص می‌کند. (ترکستان، هند، کابل و قفقاز) جاهایی است که در آن شعر حافظ شیرازی دیده و خوانده می‌شود. پس، قفقاز نیز یکی از شهرهایی است که ادبی‌بودن و توجه مردم آن به شعر و فرهنگ و ادبیات را نشان می‌دهد:

پس از قرآن غزل‌های تو زینت‌بخش هر خانه است
به ترکستان و هند و کابل و قفقاز، حافظ جان

(همان: 185)

قندهار: قندهار پیشینهٔ پرافتخار اجتماعی و فرهنگی را در خود دارد (انصاری، 1394: 991)؛ ولی امروز در این ولایت اجتماعی و فرهنگی به اندازهٔ دیروزش چندان توجه نشده است و مردم آن نیز به‌عنوان مردمی که زن را به تازیانه بسته‌اند مانند کابل، هرات و هلمند:

زن را به تازیانهٔ تحقیر بسته‌اند در کابل و هرات و به هلمند و قندهار

(جواهری، 1395/ب: 109)

سفر، سفر «سفر قندهار»؛ اما نه! سفر به سمت جزایر، به سمت زیبایی

(همان: 56)

دخت سمرقندیست این، یا ماه هلمندیست این

کز راه‌های پرخطر تا قندهارم می‌برد

(جواهری، 1395: 200)

قونیه: همه می‌دانند که با رفتن مولانا جلال‌الدین محمد بلخی به قونیه امروز قونیه شهر مستان و عاشقان حضرت خداوندگار است که با پیروی از اندیشه، عرفان و معنویات این عارف بزرگ بلخی- رومی چهره معنویت بس بالایی دارد:

مستان و تهی‌دستان از قونیه می‌آیند در بلخ پی گنج از ویرانه مولانا

(جواهری، 1395/ب: 145)

کابل: در فرهنگ دهخدا آمده است: کابل از بلاد بسیار قدیمی دنیاست و در زمان اسکندر وجود داشته است. در آثار مؤرخان عهد اسکندر و در جغرافیای بطلمیوس از آن به نام «قابوره» و «اورتوسپاته» یاد شده. در شاهنامه فردوسی مکرر از کابل و کابلستان نام برده شده است (دهخدا، 1378: 435)؛ اما امروز شهر کابل به یک شهر انفجاری تلقی شده، در کابل زن تحقیر می‌شود. نمای کابل کج است. کابل به‌عنوان پایتخت مرکز فتنه خوانده شده است. یکی از ویژه‌گی‌های هنجارگریزی که منجر به زیبایی‌شناختی سخن می‌شود، صنعت تشبیه است. پس، شاعر با تشبیه (کابل عسل تازه و این‌ها مگسان‌اند) کابل را عسل تازه و غارت‌گران کابل را مگس خوانده است:

ماه هزارویک‌شب کابل غروب کرد تاریک شد ستاره‌ شام مزار هم

(جواهری، 1395/ب: 8)

کابل امروز به غم‌نامه بغداد گریست در غم دجله و آن آب هوا غم‌گینیم

(همان: 39)

چشم‌هایت دو کفتر مولاست هردو سر در هوا و شهرآشوب

چه خبرساز کوچک و زیباست کابلستان خانه چشمت

(همان: 63)

کابل مگو... عمارت دل بود و دلبران حالا نمای آن و آن دلربا کج است

(همان: 80)

زن را به تازیانه تحقیر بسته‌اند در کابل و هرات و به هلمند و قندهار

(همان: 109)

گر در این کشور نتابد نور عشق شهر کابل می‌شود شهر دمشق

(همان: 115)

در این دوزخ‌سرا کاری که سخت است وداع باد و باران با درخت است
به سنگر با خودش می‌گفت سرباز تمام فتنه‌ها در پایتخت است

(همان: 116)

کودک آواره شب‌های کابل غم‌مخور
می‌شوی آخر تو هم فرمان‌روا روزت بخیر

(همان: 137)

در این بیت کابل شهر انفجار چهره‌نمایی کرده است:
سلام کابل زیبا! زیارت آمده‌ام زیارت تو... اگر انفجار بگذارد

(همان: 140)

کاشان: اگرچه در گذشته‌ها کابل چهره دیگر داشت و یکی از شهرهای قدیمی و خرم معرفی شده است؛ ولی امروز در شعر چهره دیگری دارد. شاعر آرزومند است تا حد اقل به کاشان برسد. پس، کاشان با سیمای خوب و خوش قد کشیده است:

من به سهراب ارادت دارم حیف که کابل من کاشان نیست

(همان: 128)

شاعر با تلمیح زیبا از داستان سهراب نام برده و چشمه‌های کاشان را به چشمان زیبای سهراب تشبیه کرده است:

آی سهراب عزیز! چشمه‌های کاشان... مثل چشمان خودت روشن باد

(همان: 129)

کشمیر: کشمیر یکی دیگر از شهرهای جهان است که در کنار هند و پاکستان امروزی قرار دارد. در بیت زیر از آن در کنار بلخ و هند یاد شده و هرات از آن کرده زیبا دانسته شده است:

آفاق رویاهای من از بلخ تا کشمیر و هند

گشتم و لیکن از همه شهر «هری» زیباتر است

(همان: 26)

کعبه: کعبه زیارت‌گاهی مکعب‌شکل است که با پارچه سیاه پوشانده شده و طبق روایات اسلامی به دست ابراهیم (ع) و پسرش اسماعیل (ع) ساخته شده است (گودوین، 1383: 79). خانه خدا و زیارت‌گاه مسلمانان یگانه جایی است که یک رکعت نماز مقبول در آن جا برابر است با یک هزار رکعت نماز در دیگر مساجد دنیا. حاجیان از سراسر دنیا به خاطر حج در آن جا همه ساله می‌روند؛ اما این بار کعبه و

حجاز در مملکت ما آمده است. هزاران مردم فقیر و بی‌چاره و به‌غم‌نشسته در این وادی خفته‌اند، که جهان باید با ایشان غم‌شریکی کند:

باز آ که خدا خانه و قشلاق ندارد

حاجی چه کند کعبه حجاز است در این جا

(همان: 13)

مسلمانم ز دیو و دد نمی‌ترسم؛ ولی ز آن شیخ

که فرش کعبه را در زیر کون گسترد، می‌ترسم

(جواهری، 1395/ الف: 25)

در این بیت او، ظریفی چنین نگاشته است: شیخ که فرش کعبه را در زیر پای کند، خلاف عادت روزگار بوده که در معنای این بیت تناقض موجود است (ظریفی، 1397: 95)؛ یعنی شیخی که کعبه را زیر پای کند و برایش ارزش ندهد، پس از دیگر مردم توقع نمی‌رود تا برای مقدمات اهمیت قایل شوند. **لاهور:** شهر لاهور مرکز استان پنجاب و مرکز دانش و فرهنگ اسلامی است... مرکز عمده آموزشی لاهور دانشگاه پنجاب می‌باشد (دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، 1389: 5). از این که برادران هم‌سایه به مردم و وطن ما خیانت کرده‌اند و هم‌واره انتحاری تقدیم می‌کنند، جواهری حیف می‌خورد که اقبال بزرگ از آن جاست. هم‌چنان در این بیت از محل (مکان) یاد شده است که هدف محلول (آدم‌ها) می‌باشد:

زیستن در بر همسایه بد مجبوری‌ست

حیف از اقبال که اصل و نسبش لاهوری‌ست

(جواهری، 1395/ ب: 116)

مدیترانه: زنده‌گی در رودخانه ژرف و پرلجن کابل به بحیره مدیترانه تشبیه شده است:

گاهی چو رودخانه کابل پر از لجن گاهی مدیترانه ژرف است زنده‌گی

(همان: 139)

مزار شریف: در ترکیب‌های بیت‌های زیر «ستاره شام مزار»، «ملنگ مزاری» و «مزاری که همه

منسوب به شهر مزار است» با زیبایی تمام انعکاس یافته است و هرکدام در زیبایی شعر افزوده است:

ماه هزارویک‌شب کابل غروب کرد تاریک شد ستاره شام مزار هم

(همان: 8)

با آمدن معشوقه در داخل دفتر، عاشق مانند ملنگ مزاری شده است که در حقیقت یک تشبیه

عالی‌ست:

یک روز عشق، داخل دفتر قدم نهاد عاشق شدم، ملنگ مزاری شدم رفیق

(همان: 65)

آینه را گم کرده‌ایم آخر تفاهم کرده‌ایم
یا او مزاری می‌شود یا از مزارم می‌برد

(همان: 200)

مصر: مصر در درازای تاریخ به‌عنوان شهر تمدن و تاریخی قامت برافراشته و همیشه با داستان‌های جالب و جذابی چهره‌نمایی کرده است. نمای مصر توأم با داستان موسی و فرعون، یوسف و زلیخا و عزیز مصر در ادبیات تلمیحات تلخ و شیرینی را به خود در بر دارد. همیشه در ادبیات عرفانی عالم اضداد چهره‌نمایی کرده است؛ یعنی عارفان در هستی نیستی را و در نیستی هستی را می‌بینند. شاعر با گم‌شدن در شهر عاشق برای به‌دست‌آوردن عشقش می‌خواهد پیدا شود. همین‌گونه در سبک‌شناسی ادعا می‌شود که سبک حاصل انحراف و خروج از هنجارهای عادی زبان است (شمیسا، 1380: 32). ادبیات زبان برتر است که برای این‌گونه توجیه‌ها جا باز می‌کند و با معانی دومی برای واژه‌گان خیال‌انگیزی و وسعت دایره واژه‌گانی در زبان شعر به‌دست می‌آید. نواختن ساز در بیت پایانی نیز عدول از هنجار است:

یوسف گم‌گشته پیدا شد عزیز مصر شد عاشق آواره در شهر شما گم می‌شود

(جواهری، 1395/ب: 41)

نمی‌دانم ز مصری یا حجازی ولی دانم تو هم اهل نمازی

(همان: 123)

مکه: برای مسلمانان مؤمن زیارت حج و سفر به مقدس‌ترین شهر اسلام نه‌تنها تکلیف دینی، بلکه اوج معنویت زنده‌گی شان نیز به‌حساب می‌آید (گودوین، 1383: 78). با شنیدن نام مکه برای آدمی پاکی و صفایی تلقین می‌شود؛ چون مکه نماد قدسیت و پاکی است. رفتن حاجی به مکه با پاکی و زدودن زنگ‌های دل به همراه است. خداوند بزرگ در سوره عنکبوت می‌فرماید: «نماز آدمی را از فحشا و منکر بازمی‌دارد.» در این اواخر دیده شده است که آدم‌ها نماز می‌خوانند؛ ولی نماز آدمی را از کارهای ناپسندیده بازمی‌دارد. حاجی حج می‌کند؛ حج، حاجی را مثل آینه صیقل نداده و سیاهی دل او را به سپیدی عوض نکرده است. برعکس، عده‌یی از حاجیان اژدهار شده‌اند؛ چون پول حاجی از راه حلال و درست به دست نیامده است. از این لحاظ، شاعر تشویش دارد که مبدا ماری به اژدهار عوض شده باشد و این بار جهان را ببلعد:

حاجی از مکه چها آوردی چه برای دل ما آوردی
یا که در مکه سیاحت کردی چند من - قالو بلا - آوردی

(همان: 168)

هرات: در بیت زیر شیراز و سمرقند و هرات در یک حکم پری‌وار و صنم زیاد دارد؛ یعنی زیبایی دختران این اماکن تشبیه شده به پری. ستاره سیمین بلخ با قرینه چرخ‌زدن استعاره از دختران زیبای بلخی بر آسمان هرات ماه را شکل داده‌اند که در حقیقت کاربرد زیباست. بلخ و هرات و ستاره شام بلخ و ماه هرات برای خیال‌انگیزی و تصویرسازی حس و حال در شعر بخشیده و نیز تناسب دارند. زیبایی شهر هرات نسبت به دیگر شهرها و افق شام هرات در ابیات زیر زیباست. هم‌چنان در این شهر با تمام زیبایی‌ها بر همین ستاره و ماه تازیانه زده‌اند و بر این‌گونه کارها انتقاد کرده است:

در صنم‌خانه شیراز و سمرقند و هرات
گر پری نیست به هر گوشه پری‌واری هست

(جواهری، 1395/ب: 91)

تابید یک ستاره سیمین به شام بلخ چرخ‌ی به آسمان زد و ماه هرات شد

(همان: 14)

با «هریرود» چه گفتمی که به یک چشم‌زدن
ماه را در افق شام هرات آوردی

(همان: 49)

زن را به تازیانه تحقیر بسته‌اند در کابل و هرات و به هلمند و قندهار

(همان: 109)

فکر کردم قند شیرین از هرات آورده‌ای
این قبول... اما شراب تلخ هلمندت چه شد

(همان: 162)

هلمند: اگرچه در درازای تاریخ هلمند یکی از شهرهای خوبی بوده است که چهره جنگی نداشته و در این اواخر با تأسف که با شنیدن نام هلمند در ذهن و زبان مردم بوی جنگ، انفجار، انتحار، تازیانه زدن زن‌ها و کشت خشخاش تداعی می‌شود. بر اساس دیدگاه اسلام، امنیت اولین و مقدم‌ترین شرط زنده‌گی سالم اجتماعی است (صارمی، 1389: 47). در بیت‌های زیر این نابه‌سامانی‌ها نیز دیده می‌شود:

وقتی که در حوالی هلمند جنگ شد می‌خواستم غزل بنویسم جفنگ شد

(همان: 116)

سم میفشان آب مال مردم است در عوض خشخاش هلمند از خودت

(همان: 141)

فکر کردم قند شیرین از هرات آورده‌ای
این قبول... اما شراب تلخ هلمندت چه شد

(همان: 162)

زن را به تازیانهٔ تحقیر بسته‌اند در کابل و هرات و به هلمند و قندهار

(همان: 109)

هند: اگرچه آرزو و رؤیای شاعر وسعتش از بلخ شروع و به هند خلاصه شده است، ولی در حد مقایسه شهر هرات زیباتر است. این که چرا هرات زیباست و توجه او را نسب به دیگر جاها جلب کرده است، می‌شود با دقت ترخواندن و تعمق زیاد به کنه موضوع رسید:

آفاق رؤیاهای من از بلخ تا کشمیر و هند
گشتم و لیکن از همه شهر «هری» زیباتر است

(همان: 26)

تعدد زبان، مذهب، نفوس، اندیشه و باورهای گوناگون در هندوستان نماد برابری و هم‌دیگرپذیری بوده است که سر از یک گریبان به نام هندوستانی بودن بیرون کشیدند که به یک قدرت بزرگ عوض شده است. فیل‌های مست، جنگل و هندوستان همه باهم تناسب و برابری دارد؛ ولی فیل‌های مست ما افغانستانی‌ها که کنایه از قلدوران خون‌خواری است که مستی‌های بی‌جا هم خودشان را گم کرده و هم مردم و ملت را. شاعر آرزو می‌کند تا یک روز ما هم مانند هندوستان متحد شویم و به یک هندوستانی که نماد آرامش و سرور و شادی است، برسیم. همچنان نماد یکی از ویژه‌گی‌های هنجارگریزی در شعر بوده که سبب زیبایی‌شناختی شعر می‌شود (انوشه، 1376: 1445):

فیل‌های مست ما جنگل به جنگل می‌روند
کاش این وحشت‌سرا یک روز هندوستان شود

(همان: 99)

خانه/ افغانستان تشبیه شده به جنگل هندوستان که در آن حیوان‌های وحشی زنده‌گی می‌کنند و هرچه بخواهند می‌کنند. دیده‌ایم که در گذشته‌ها، هر وحشی بر سر قدرت رسید، مانند افعی در زیر گلیم خود را جا داد و برای نیش‌زدن زمینه را مساعد ساخت و نیش زد:

خانه ناامن‌تر از جنگل هندوستان است
دم افعی است که در زیر گلیم است این‌جا

(همان: 151)

ترکیب‌هایی که خودش مکان‌سازی کرده است: در بیت‌های زیر ترکیب‌هایی چون: مشکلستان و جنون‌آباد ترکیب‌هایی است که خودش مکان‌سازی نموده است:

مشکلستان است این‌جا رستمی پیدا کنید

من ندیدم غیر از او حلال مشکل هیچ‌کس

(همان: 57)

در جنون‌آباد عاشق کش، دل دیوانه‌ام

هرچه از دستش برآمد، سر فرو نگذاشت کرد

نتیجه‌گیری

غلام یحیی جواهری در شعر خود از آن عده واژه‌ها که یا نام شهر بوده‌اند و یا منسوب به شهر و مردم بوده‌اند یاد کرده عبارت از: آسیای میانه، ارزگان، افغانی، امارات، ایران، بامیان، بخارا، بدخشان، بغداد، بلخ، بنارس، پاریس، تاج‌محل، تبریز، ترکستان، جزایر، جوی شیر، حجاز، حلب، خراسان، درواز، دشت لیلی، دمشق، رفسنجان، روم، ری، سالنگ، سمرقند، شام، شیراز، عراق، عرب، غزنه، غور، فرنگ، فلسطین، قطر، قفقاز، قندهار، قونیه، کابل، کاشان، کشمیر، کعبه، لاهور، مدیترانه، مزارشریف، مصر، مکه، هرات، هلمند و هند است. او در این شهرها گاهی چهره‌ی صلح و آبادی و صمیمیت را دیده و گاهی سیمای آن‌ها نماد از جنگ و نابرابری را به خود گرفته که در حقیقت این شهرها با پیشینه‌ی بس بلند زیبایی‌ها و شکوه و عظمت بوده است. این آدم‌هایی که در میان این شهرها زنده‌گی دارند، برای نابودی آن کمر بسته‌اند و برای آن چهره‌ی سیاهی و تباهی ترسیم کرده‌اند.

از سوی دیگر، این شهرها چهره‌ی عشق و نمایی از زیبایی‌ها خوانده شده گاهی در برابر هم با داشتن زیبایی‌هایش بر یک‌دیگر پیشی گرفته است. از آن‌جایی که شاعر خود را در غم و اندوه برادران انسانی و دینی‌اش شریک دانسته است، سعدی‌وار نیز در غم مردم خود را دخیل دانسته و بر ناباوران عشق و محبت دست رد داده است. او با فریادهایش بر حاکمان ستم‌پیشه که در طول زمان بر گرده‌های مردم و شهرها حکومت کرده‌اند نیز چهره‌ی واقعی‌شان را با واژه‌های دزد و کلاغ سرگردنه تشبیه کرده است. از طرفی در وطن ما در بدخشان کوه آدم می‌خورد و در سالنگ برف. نه بار از بلخ یاد شده که بسامد بالای دارد. گاهی دزدان دیار مان مردم را با شعارهای بی‌جا و بی‌مورد گفته‌اند که وطن را پاریس می‌سازیم و دشمن ما ابلیس است؛ در حالی که خود ایشان ابلیس بوده‌اند و دار و ندار ما را به پاریس برده‌اند. ده بار از کابل یاد شده و کابل به عنوان شهر انفجار که در آن زن تحقیر می‌شود. تعدد زبان، مذهب، نفوس و اندیشه و باورهای گوناگون در هندوستان نماد برابری و هم‌دیگرپذیری بوده است. شاعر آرزو می‌کند تا

یک روز ما هم مانند هندوستان متحد شویم و به یک هندوستانی که نماد آرامش و سرور و شادی است، برسیم. افغانستان تشبیه شده به جنگل هندوستان که در آن حیوان‌های وحشی زنده‌گی می‌کنند و هرچه بخواهند می‌کنند. دیده‌ایم که در گذشته‌ها هر وحشی بر سر قدرت رسید، مانند افعی در زیر گلیم خود را جا داد و برای نیش‌زدن زمینه را مساعد ساخت و نیش زد.

منابع

قرآنکریم.

اسماعیل‌زاده باوانی، حسن و وحید زینال‌زاده. (1401). «واکاوی بازتاب سیمای هفت شهر ایرانی در مقامات بدیع‌الزمان همدانی»، مجله مطالعات ایرانی. کرمان: دانشگاه شهید باهنر کرمان، سال 21، شماره 41.

انصاری، سلطان‌محمد. (1394). جغرافیای عمومی ولایات افغانستان. کابل: سعادت. انوشه، حسن. (1376). فرهنگ‌نامه ادب فارسی. تهران: چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی. بمانیان، محمدرضا و دیگران. (1399). «بررسی تطبیقی معماری و شعر در عصر صفوی بر پایه پیچیده‌گی‌های سبک‌شناختی آن» دو فصل‌نامه اندیشه معماری؛ نشریه علمی. تهران: سال 5، شماره 9.

ثابت، عبدالرحیم. (1387). شهر و ده در اندیشه مولوی. فصل‌نامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی. دانشگاه آزاد اسلامی واحد جهرم، سال 4، شماره 12. دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی. (1389). پاکستان. چاپ دوم، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه. دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه. (1390). ایتالیا. تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.

حبیبی، عبدالحی. (1390). جغرافیای تاریخی افغانستان. کابل: بنگاه انتشارات میوند. جواهری، یحیی. (1393). آن سوتر از ستاره. کابل: مطبعه مسلکی افغان. جواهری، یحیی. (1395/الف). ماه در فنجان. مزارشریف: صورتگر. جواهری، یحیی. (1395/ب). فال تماشا. کابل: سعید. حافظ، شمس‌الدین محمد. (1379). دیوان حافظ. به اهتمام، تصحیح و مقدمه تیموربرهان لیموده‌ی، چاپ هفتم، انتشارات سنایی.

خلیق، صالح‌محمد. (1387). تاریخ ادبیات بلخ. کابل: مطبعه مسلکی افغان.

دل‌شاد، جعفر. (1390). «تحلیل تطبیقی سیمای شرق و غرب در شعر حافظ ابراهیم و اقبال لاهوری»؛ فصل‌نامه نقد و ادبیات تطبیقی (پژوهش‌های زبان و ادبیات عرب). دانشگاه اصفهان: سال 1، شماره 1.

- دهخدا، علی‌اکبر. (1374). لغت‌نامه. چاپ دوم، تهران: چاپ لیدا، جلد 5.
- سعدی شیرازی، مشرف‌الدین مصلح. (1387). کلیات سعدی. تهران: انتشارات ققنوس.
- شمیسا، سیروس. (1380). کلیات سبک‌شناسی. چاپ ششم، تهران: فردوس.
- صارمی، حمیدرضا و مسعود صارمی. (1389). «عوامل پیدایش ناامنی در شهرها از منظر اسلام»؛ فصل‌نامه مطالعات شهر ایرانی اسلامی. تهران: دانشگاه آزاد اسلامی.
- فانی، رازق. (1391). مجموعه اشعار. کابل: انتشارات امیری.
- قویم، عبدالقیوم. (۱۳۸۷). مروری بر ادبیات معاصر دری. چاپ دوم، کابل: انتشارات سعید.
- قیومی، مهرداد بیدهندی. (۱۳۸۶). باغ‌های خراسان در تاریخ بیهقی. تهران: دانشگاه شهید بهشتی.
- ظریفی، محمدناصر. (1397). بررسی پارادوکس در شعر برخی از شاعران معاصر بلخ از دهه 60 تا 90 هـ.خ. «تیزس ماستری». مزار شریف: دانشگاه بلخ.
- ظریفی، محمدناصر. (1400). بررسی حس‌آمیزی در شعر برخی از شاعران معاصر بلخ از دهه 60 تا 90 هـ.خ. ایبک: مؤسسه تحصیلات عالی سمنگان.
- عباس، جعفری. (1384). گیتاشناسی نوین کشورهای جهان. گردآوری و ترجمه عباس جعفری، چاپ دوم، تهران: مؤسسه جغرافیایی و کارتوگرافی گیتاشناسی.
- عصیان، محمدصادق. (۱۳۸۴). نمونه‌های شعر امروز بلخ. کابل: چاپ میوند.
- عصیان، محمدصادق. (۱۳۸۵). سیما و سخن. کابل: چاپ میوند.
- علوی‌زاده، فرزانه و محمد یاحقی. (1390). «سیمای شهرها و کاربری آیینی آن‌ها در ایران باستان (بر مبنای شاهنامه فردوسی و روایات تاریخی)»؛ جستارهای ادبی مجله علمی-پژوهشی. شماره 175.
- کشاوری بیضایی، محمد. (1400). «ظهور و بروز شهرها، سرزمین‌ها و اعلام جغرافیایی در شعر حافظ شیرازی»؛ مجله ادبیات فارسی. تهران: دوره 17، شماره 25.
- گرچی، مصطفی و منصوره حسینی‌منش. (1398). «تحلیل مفهوم شهر و زنده‌گی شهری در شعر محمد شمس لنگرودی (با محوریت توسعه بافت کلان شهرها)». اورمزد: فصل‌نامه اورمزد، شماره 47.
- مدرسی، فاطمه و امید یاسینی. (1388). «تحلیل تحول آرایه‌های زیبایی‌شناختی در شعر معاصر»؛ فصل‌نامه علمی پژوهشی «پژوهش زبان و ادبیات فارسی». ایران: شماره 13.

- مرادی، ابراهیم. (1389). «بررسی و تحلیل شهرها و آبادی‌های ناشناخته شهرستان آبدانان در قرون اولیه اسلام»؛ فصل‌نامه تخصصی فقه و تاریخ تمدن. تهران: سال 6، شماره 23.
- مقتدایی، مهتامیر. (1383). «معیارهای شناخت و ارزیابی هویت کالبدی شهرها»؛ نشریه هنرهای زیبا. تهران: شماره 19.
- معین، محمد. (1386). فرهنگ فارسی. چاپ بیست و چهارم، تهران: انتشارات امیر کبیر.
- ویلیام، گودوین. (1346). عربستان سعودی. ترجمه فاطمه شاداب، تهران: ققنوس.
- یمین، محمدحسین. (1391). دستور زبان پارسی دری. کابل: میوند.



© Author(s) 2024. This work is distributed under <https://creativecommons.org/licenses/by-sa/4.0/>